

تاریخ سوزن‌دوزی



مژگان فرامنش

مخچه‌باده‌روی

نقد و بررسی سروده‌های

همین‌که سخن از شعر زن و ادبیات زنانه به میان می‌آید، ناخودآگاه برای لحظه‌ای سکوت می‌کنیم؛ چرا که زن در هیچ جای تاریخ جایگاه آن‌چنانی ای که باید می‌داشت، ندارد و هم‌چنان مظلوم باقی‌مانده است. ادبیات فارسی دامنه گسترده‌ای را در طول قرون متمادی هموار کرده و شاعران و نویسندگان مختلفی را از طیف‌های مختلف در نطن و دامان خویش پرورده است؛ اما در این میان این زن هست که همواره در پس پرده ابهام باقی‌مانده و با القاب مختلفی عرض‌انداز کرده است و در بسیاری از موارد حتی زیستن در پرده ابهام هم برایش میسر نبوده است.

وقتی تاریخ را ورق بزینم با زنان هنرمند، شاعر و مستعدی مواجه می‌شویم که قد برافراشتند و با تمام محدودیت‌های خانوادگی و اجتماعی حتی با نام مستعار به سرودن شعر پرداختند و در بسیاری موارد حتی نام مستعار نیز از آن‌ها گرفته شده است.

جایگاه زنان در طول تاریخ ادبیات کم‌رنگ بوده است و فضا برای بیان اندیشه‌ها و توانایی‌های فکری زنان آماده نشده و همواره در تنگنا زیسته‌اند. به همین دلیل، وقتی بخواهیم تاریخ را ببینیم، تعداد شاعران زن در این جغرافیا را به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌یابیم، که این خود شاهد عدم وجود شاعران و نویسندگان زن در این جغرافیا است.

ما با مرور گذشته تاریخی حتا به یک برهه‌ای از زمان به این موضوع مواجه نمی‌شویم که زنانی برخاسته از این محیط، از عشق، دوستی و لذایذ زندگی سخنی بر زبان آورده و حتی دغدغه‌های درونی‌شان را بدون سانسور و هراس در تن کلمات ریخته باشند.

و هم‌چنان کمتر شاهدیم که شاعر زن، تمام مرزها، قوانین و سنت‌های حاکم بر فضا را شکسته باشد و بدون سانسور، از خواسته‌ها و دغدغه‌های یک زن به صورت عریان سخن بر زبان آورده باشد.

در این سرزمین هنوز هم که هنوز است، شاعر بانویی از این طیف به سخن نیامده است که عصیانگرانه و پرخاش‌گرایانه بر همه ابعاد زندگی، ظلم و خشونت که علیه او صورت گرفته و می‌گیرد، بتازد. با دید عصیانگری و بدون سانسور فریاد بزند؛ از طراوت و شادمانی سخن بگوید، امیدوار به جامعه، آینده و حتا روزگارش باشد. اگر از واقعیت نگذریم شعر زن نیز مانند خودش، قربانی عقاید سنتی حاکم بر فضا، دغدغه‌ها و فضای محدود، اوضاع نابسامان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار شده است.

شعر زنان آن‌طوری که می‌بایست، به رشد و بالندگی و جایگاهی برسد، متأسفانه نویسیده است؛ اما با تمام این محدودیت‌ها و رنج‌ها باز هم ادبیات و شعر پارسی در میان زنان سابقه هزار ساله دارد و از قرن چهارم ردپایی از زنان دیده می‌شود. رابعه بلخی نخستین نماد پایداری در این راه دانسته می‌شود و نماینده زنان شاعر و قلم‌به‌دست آن روزگار است. درد و رنج زنان را از همان آوان در برگ‌های تاریخ می‌توان دید.

در این شعر رابعه بلخی به اندوه عظیم مواجه می‌شویم:

عشق را خواهی که تا پایان بری
بس بیاید ساخت با هر ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب
زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی

کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند

در دوره‌های بعدی تاریخ نیز با محدود شاعران زن مواجه می‌شویم؛ مانند گوهرشاد بیگم، زیب‌النسا مخفی، عایشه دُرانی، مستوره غوری، مخفی بدخشی، محجوبه هروی و... که اکثرشان با چهره‌ها و نام‌های مستعار قلم زده‌اند.

مستوره غوری یکی از اینان است که در سال ۱۳۱۱ خورشیدی (۳۶ سال پس از تولد محجوبه هروی) زاده شده و در سال ۱۳۴۵ خورشیدی (همزمان با سال‌مرگ محجوبه هروی) در اوج جوانی خویش (۳۴ سالگی) درگذشته است. نامش «حورالنسا» است. شهرت او به «مستوره» و «بی‌بی سفیدپوش» و فراموش شدن نام اصلی‌اش، تنها یک چیز را می‌رساند و آن عار و ننگ بی‌جای جامعه مردسالار است. این زنان شاعر، بی‌خود و ناآگاه خویش را پشت واژگان «مستوره»، «مخفی»، «محجوبه» و... پنهان نکرده‌اند. آنان در حقیقت با این کار، اعتراض‌شان را در زمان جاری ساخته‌اند تا آبروی اسارت و به بردگی کشیدن را ببرند، تا چیزی از خفقان، ظلم و بیداد جامعه سنتی مردسالار را ناکفته نگذارند. آری! این واژگان اعتراض، تاختن و فریاد زدن است. آنان با هوشیاری و زیرکی تمام این کلمات را به استعاره گرفته‌اند، که حتا اگر بی‌تی از ایشان نماند و نامی ماند؛ این نام‌ها خودشان احقاق‌کننده حق باشند و رسواکننده سنت، اعتقاد کور، تاریکی و هزار تن در هزار جبهه در نبرد.

علت جوان‌مرگ شدن «حورالنساء مستوره غوری» روشن نیست و در گره ابهام مانده است، که بی‌شک می‌توان ردپای عشق و ننگ و غیرت را در آن دید و دلیل این مدعا سه هزار و پنجاه صد بی‌تی است که هر واژه‌اش مستوره‌ای است سخنگوی و فاش‌کننده.

«حورالنساء مستوره غوری» کسی است که تأثیر نهایت ژرفی بر «صغورا محجوبه هروی» داشته است و نقش اساسی در شاعر شدنش؛ چنان‌که خود محجوبه مقرر است که با شنیدن و خواندن شعرهای مستوره به شعر سرودن شروع کرده است.

یکی دو نمونه از حورالنساء مستوره غوری:

فلک بویی ندارد از مروت، ای پری‌پیکر
و یا دوران نصیب من غم و رنج و جفا کرده؟
بگو «مستوره» این دنیا نباشد جای آسایش
وگرنه این مریم از چه رو جادر سما کرده؟

اگر آشوب رستاخیز می‌سازم مکن عییم
که من صبح قیامت دیده‌ام چاک گریبان را
رود اشکم برون هر چند مژگان می‌نهم برهم
بلی، خاشاک آب آورده نتوان بست عمان را

برو «مستوره» یک جایی که نشناسند مخلوق

که گشتی فاش و پر کردی ز تنگ خود خراسان را

مخفی بدخشی یکی دیگر از این شاعران زن است. مخفی چنان در تنگنا زیست که حتا با نام خودش شناخته نشد. نامش سیده بیگم بود، ولی در شعر با چهره مخفی عرض اندام کرد.

مخفی بدخشی معاصر محجوبه هروی در هرات و فروغ فرخزاد در ایران بود. محجوبه هروی و مخفی بدخشی با هم روابط صمیمی و تنگاتنگ داشتند و با ارسال نامه به همدیگر تسلی خاطر می کردند. خفقان، محدودیت‌ها، فضای تنگ و بسته، مردسالاری، اعتقادات مذهبی و عرف و عنعنات، چنان بر زندگی این دو بانو سایه انداخته بود که انگار این دو شاعر، همدیگر را زیسته باشند و به جای هم رنج کشیده باشند.

سایه حزن و اندوه در شعرهای مخفی به روشنی قابل دید است، به عنوان نمونه:

ندانم چون کنم یارب دل دیوانه خود را

ندارد الفت صحرا نه میل خانه خود را

شب تارم نشد روشن ز عشقی هم چو پروانه

مگر از دست خود آتش زخم کاشانه خود را

رسد از دوستانم زخم‌ها بر دل از آن داغم

غنیمت ز آشنایی صحبت بیگانه خود را

برای آشنایی بیشتر و قبل از ورود به بحث اصلی، زندگی هنری شاعر را مرور می‌کنیم.

محجوبه هروی در روز آدینه، یکم دی‌ماه ۱۲۸۵ خورشیدی در بادغیس زاده شد. پدرش منشی ابوالقاسم شخصیت فرهنگ‌دوست و دانشمند بود، به علوم مختلف از قبیل ریاضی، فقه و خطاطی دست‌رسی و درایت داشت. آموزش‌های نخستین را در خانه پدرش آموخت. محجوبه از سن چهارده سالگی با خواندن سروده‌های مستوره غوری، به سرودن پرداخت. نخست عضو انجمن ادبی هرات شد و سپس به آموزگاری در مدارس دخترانه هرات پرداخت.

در ۳ اردیبهشت ۱۳۰۱ خورشیدی، اندکی پیش از فوت پدرش، با میرزا غلام جان تنگ‌هاری ازدواج کرد. البته به شرط بیرون بردنش از هرات، آزاد گذاشتنش در عرصه شعر و هنر و آزار ندادنش. در هرات ماند، اما تا زمانی که شوهرش زنده بود (تا ۱۳۲۲)، او اجازه شرکت در محافل ادبی را نداشت و از همین جهت خودش را محبوس می‌خواند.

چنانچه در غزلی نیز گفته است:

زان دم که قرین بد گرفتم

با محنت و درد هم‌قرینم

با بخت مرا گمان بد بود

امروز شد آن گمان یقینم

دردا که ز صحبت مخالف

از دست برفت عقل و دینم

(هروی، ۱۳۹۷: ۱۰۹).

در کنار این همه، رنج نداشتن فرزند نیز در طول زندگی مشترک، به زندگی و شعر وی بی‌تأثیر نبوده است.

صغورا محجوبه هروی، سرانجام، سه‌شنبه ۳۰ اسفند ۱۳۴۵ خورشیدی در خانه شخصی خود واقع در شمال شهرنو هرات در اثر حمله قلبی درگذشت. اگرچه دیوان محجوبه را دارای پنج هزار بیت ذکر کرده‌اند، ولی دیوانی را که محمدعلم غواص در ۱۳۴۷ خورشیدی (دو سال پس از درگذشت شاعر)، در هرات به چاپ رسانیده است، از سه هزار بیت بیشتر نیست.

اینک برای شناخت بیشتر اندیشه و زندگی هنری او، شعرهایش از چهار زاویه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. زبان؛ ۲. محتوا؛ ۳. زنانگی؛ ۴. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری.

محجوبه شاعری است که رنج‌های بی‌شمار زندگانی و اوضاع روزگار را با شعر قلم زد، با شعر زیست و با شعر ترک زندگی و روزگار کرد.

پدیده طبیعی است که شاعر زاده زمان و مکان خویش باشد، در بسا موارد سیر نزولی و صعودی اوضاع ادبی جامعه بر روح و روان شاعر تأثیر عمیقی دارد و این‌جا است که شاعر آینه‌دار زمان و مکان خود می‌شود.

محجوبه هروی، در فضایی می‌زیست که محدودیت‌ها، تبعیض جنسیتی و سنت و عرف حاکم بود. از این لحاظ او را می‌توان زن شجاعی پنداشت که با تمام دغدغه‌های خانوادگی و اجتماعی بازم دامن شعر را رها نکرد و هم‌چنان سرود.

۱. زبان

در شعرهای محجوبه هروی زبان نقش‌آفرینی خوبی داشته و حتا در برخی موارد زبان قدرتمند و مستحکمی را می‌بینیم که از جهت ترکیب واژگان، ساختار زبانی، تکنیک، رسایی و روانی زبان، واج‌آرایی و موسیقی کلام، خوب و منسجم کار شده است. هرچند با این مقوله اگر سخت‌گیرانه‌تر برخورد کنیم، در سروده‌های وی اندک است، ولی همین اندک نمونه‌ها خود بیانگر طبع هنری، شناخت درست محجوبه از شعر و مسلط بودنش بر ادبیات کلاسیک است.

کسی که طالع و اقبال و بخت از او برگشت

هر آن‌چه دشمن او کرد، دوست نیز کند

فلک چو یوسف صدیق را غلام نمود

عجب مدار که «محبوبه» را کنیز کند
(دیوان هروی، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

۱. در این دوبیت نهایت تسلط شاعر بر زبان را می بینیم. یکدست بودن زبان، رسایی و روانی و صمیمیت و صداقت شاعر در گزینش کلمات، چنان موسیقی جذاب و دلنشین و متعادل خلق کرده است که خواننده منتظر ادامه اش می ماند. محبوبه، استادانه با حفظ فرم و جوانب ظاهری به محتوای بلند و تکان دهنده ای می پردازد که رگ درد جامعه است و زخم های ناسور خودش، مفهومی که هر خواننده ای بی درنگ با آن همزادپنداری می کند.

۲. او در این بیت ها برخلاف ظاهر آرام و موسیقی مطمئن شعر، سخت خشم آلود و پرخاشگر است. با تمام وجود فریاد می زند. او در حقیقت در حال تاختن و یورش بردن است به آن چه او را دربند کشیده و به بردگی گرفته است یا به هر چه او را به چهاردیواری میخ کوب کرده و محبوبه اش ساخته است و به آن چه از انسان آزاده ای چون او که روح بلند پرواز هنری دارد، کنیزی ساخته است؛ چه این «هرآن چه» سنت و عقاید کور و عقب گرایی مذهبی باشد، چه عرف ناپسند حاکم بر جامعه، چه هم مردسالاری ته نشین شده در خون اجتماع. این درست یکی از ویژگی های زنانه است و نشان دهنده متانت، صبوری و استواری زنان و نشان می دهد که چگونه می توانند زنان در یک آن پر از فریاد باشند و معترض بر اوضاع و هم آرام و متین در عین حالی که آن همه درد و رنج را به دوش می کشد و خم به ابرو هم نمی آورد تا مبدا کام اطرافیانش تلخ شود. زن آموخته است که باید زندگی بخش، صبور، استوار و محکم باشد. زن یاد گرفته است که نگذارد حق هق اش به گوش دیگران برسد، چون او تنها پیامبر خنده است و باید رسالتش را درست و بی نقص انجام دهد و این اوج هنرمندی است.

۳. گذشته از تلمیح زیبا و ظریفی که اشاره به داستان یوسف پیامبر و فروخته شدنش به عنوان برده توسط برادران دارد، تناسب واژگان غلام و کنیز، فلک و مدار، طالع و اقبال و هم چنان اصطلاح بومی بخت برگشته آرایه هنری ای است که ناخود آگاه و بی هیچ تکلفی به یکدست بودن زبان و فضا کمک کرده است و هم چنان به روشن کردن و خوب تر دیده شدن تصویر ارائه شده.

۴. البته انتخاب نام یوسف در این بیت نیز اتفاقی و

صرف به خاطر ساختن آرایه تلمیح نبوده، بلکه کاملاً برعکس، شاعر با زیرکی و ظرافت تمام خواسته جدا از بردگی و به بند کشیده شدن و خیانت و ظلم اطرافیان که پرواضح است، از دو جهت دیگر خویش را با او مقایسه کرده و این دو داشته خویش را بر ملا کند:

الف. صداقت؛ که با آوردن واژه صدیق در کنار نام یوسف به آن تأکید کرده و خواسته برجسته اش کند.

ب. زیبایی خیره کننده؛ که یکی از بارهای مفهومی واژه یوسف است که پس از شنیدن این نام ناخود آگاه در ذهن آدم تداعی می شود و اتفاقاً نخستین باری هم که این واژه منتقل می کند همین است.

و این کار محبوبه در حقیقت مفاخره است، آن هم چه مفاخره پنهانی! چه مفاخره ظریف و هنرمندانه ای! اگر شاعر این دو ویژگی خویش را آشکارا بیان کرده و به آن فخر می ورزد که من راست گویم و زیباییم، هرگز این بیت چنین لطفی را که حالا دارد، نداشت و اتفاقاً ملال آور هم بود. گذشته از این که به تعداد بیت ها اضافه شده و آرایه ایجاز نیز لگدمال می شد که خود عیبی بود بزرگ.

۵. از این هم که بگذریم، این دو بیت به گونه نه چندان غلیظ، آرایه مدعامل را در خویش نهان دارد، که در حقیقت اگر به مفهوم عمیق شویم، شاعر هم ادعای چیزی را دارد و هم با گفتن این مهم که «وقتی بخت برگردد، دوست نیز شبیه دشمن رفتار می کند» ضرب المثلی ساخته است هم سنگ «روز بده، برادر ندارد» و برای به کرسی نشاندن و ذهن نشین کردن ضرب المثل خویش اشاره ای کرده است به یوسف. این اشاره در ضمن این که آرایه تلمیح است، خود هم چنان می تواند ضرب المثلی باشد و سر زبان ها بیفتد.

هم چنین در بیت زیر:

مرا یاد است در کف خاک بر سر
دلی پر آتش و چشمی پر آب است

(دیوان هروی، ۱۳۹۷: ۳۵).

جدا از روانی و بار موسیقایی و عاطفی بودن بیت، ساختار زبان به گونه ای است که هیچ نقضی را نمی توان یافت و نمی شود ساختار بیت را برهم زد؛ چون چیدمان واژگان به گونه ای چفت و بند و مهندسی شده است که اگر یک خشت (یک واژه) از آن را برداریم و هم سنگ و مترادفش واژه دیگری بگذاریم، کل ساختار به هم

پنجشنبه

ش

نص

نی

نص

نص

نص

محبوبه هروی،

در فضایی

می زیست که

محدودیت ها،

تبعیض جنسیتی

و سنت و عرف

حاکم بود. از

این لحاظ او

را می توان

زن شجاعی

پنداشت که با

تمام دغدغه های

خانوادگی و

اجتماعی باز هم

دامن شعر را رها

نکرد و سرود.

می خورد. در ضمن، واژگان «باد، خاک، آتش و آب» و واژگان «کف، سر، دل و چشم» به دلیل هم خانواده بودن از لحاظ دانش بدیع، آرایه تناسب را شکل داده اند.

نمونه های دیگر را صرف مرور می کنیم و به خاطر طولانی نشدن این نبشته از حلاجی آن پرهیز کرده و آن را به خود خواننده وامی گذاریم.

فخامت زبانی:

چرخ گردون دایماً آشفته سر دارد مرا
هم چو لاله غرق در خون جگر دارد مرا
بس که عشقت کرده استیلا در اقلیم وجود
از خود و از جمله عالم بی خبر دارد مرا
(همان، ۳۱).

چیدمان درست کلمات و ساختار زبانی محکم؛
فتاده شور به عالم ز پسته دهنش
به خنده نمکین خلق را کباب کند
(همان، ۷۴).

سیالیت و روانی زبان:

آمد خبر نگارم امشب
بی طاقت و بی قرارم امشب
جانم به فدای قاصد دوست
کاورد پیام یارم امشب
(همان، ۴۱).

لحن شرقی خراسانی:

یکره نظری به حال من کن
کز تبغ غمت دلم دو نیم است
(همان، ۵۰).

با این همه، محجوبه ضعف های بسیاری هم در بُعد زبان دارد. از جمله حشویات و تطایع اضافات را به وفور می توان دید. در برخی موارد هم دست و پاگیر بودن وزن به کاربرد غلط کلمات مجبورش کرده است. گسیختگی و پراکندگی کلام و به اصطلاح شلختگی زبان را نیز در شعرهایش نمی توان نادیده گرفت. به طور نمونه:

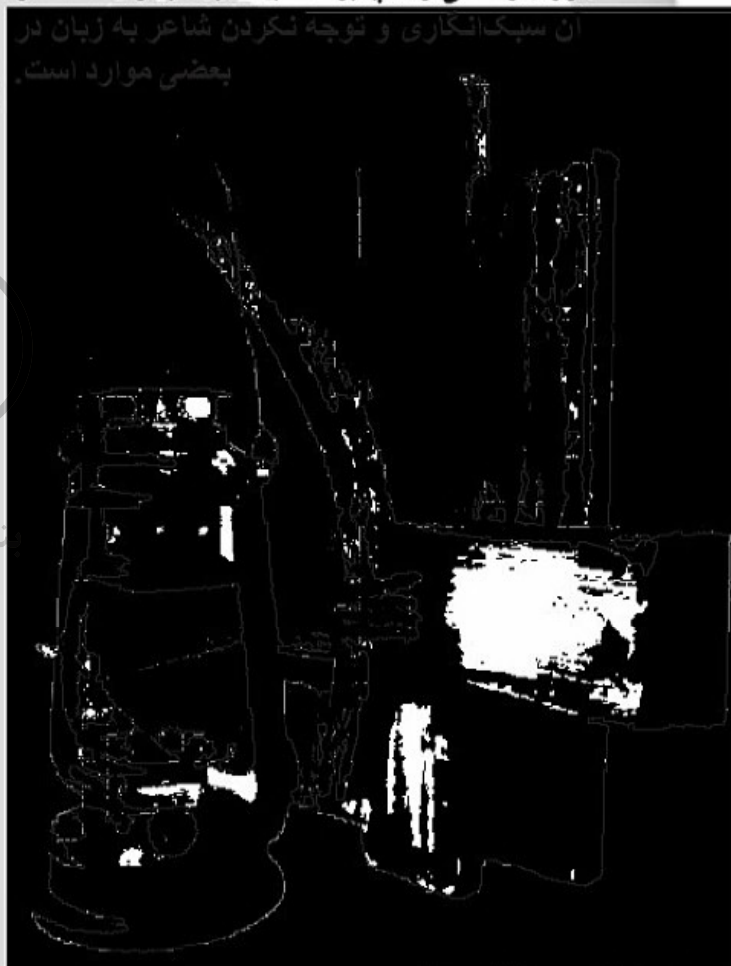
ضعف تالیف:

نیستم آگه چه کین «محجوبه» دارد آسمان؟
هر کجا تیر بلا باشد سپر دارد مرا
(همان، ۳۱).

در این بیت شاعر خویش را از چاله کشیده و به چاه انداخته است. برای این که از شکستگی وزنی یا بی وزنی پیش گیری کرده باشد، دچار ضعف تالیف شده و در حقیقت از عیبی به عیب دیگر پناه برده است. بار دیگر مصراع نخست را دقت کنید. مفهوم را این گونه انتقال می دهد: «آگاه نیستم که آسمان چه شکل محجوبه ای دارد» یا «آگاه نیستم محجوبه چه شکل آسمانی دارد». آن گونه ای که ساختار این مصراع است، کین را نمی توان جز شکل و قسم و گونه معنی کرد، چون اگر کین را به معنی کینه و کدورت بگیریم، از بد بدتر می شود. کاملاً دو جمله ناقص و بی ربط به هم: «ندارم چه کینه.../ محجوبه آسمان دارد.» این ها مفاهیمی اند که متن به ما انتقال می دهد، در حالی که کاملاً پیدا است، شاعر چه می خواهد بگوید. می خواهد بگوید: «آگاه نیستم که آسمان چه کینه ای با محجوبه دارد.»

شکل درست کلمه؛ گذر کردن است که به غلط گذر ساختن به جای آن نشسته است، در حالی که هردو معنای متفاوت از هم دارند. در مورد کاربرد غلط این کلمه (مصدر جعلی گذر ساختن) دلیل تنگنای وزن را نمی توان پذیرفت، بل دلیل دیگری هست و

آن سبک انکاری و توجه نکردن شاعر به زبان در بعضی موارد است.



ز سهم حادثه حفظ خدا پناه من است
مدام مرحمت او امیدگاه من است
(همان، ۴۵).

کاربرد حشو «با»:
از وعده وصل آن پری چهر
با دیده انتظارم امشب
(همان، ۴۱).

این بیت نیز درست مشکل بیت قبل را دارد، شاعر می خواهد چیزی بگوید، ولی وزن مجبورش می کند که چیز دیگری بگوید، پس برای رهایی از دام وزن ناخواسته در دام مشکل زبانی می افتد. در مصراع نخست، شاعر می خواهد بگوید: «سهم من از حادثه، محفوظ ماندن در پناه خداوند است»، ولی متنی که اختیارش از دست شاعر دررفته است چنین می گوید: «از سهم حادثه، حفظ کردن خداوند، پناه من است.» جمله ای ناقص و کاملاً ضد آن چه شاعر می خواسته بگوید.

کاربرد غلط کلمه:

اگر روزی گذر سازی به خاکم
شوم زنده به گور از شوق رویت
(همان، ۴۷).

شکل درست کلمه؛ گذر کردن است که به غلط گذر ساختن به جای آن نشسته است، در حالی که هردو معنای متفاوت از هم دارند. در مورد کاربرد غلط این کلمه (مصدر جعلی گذر ساختن) دلیل تنگنای وزن را نمی توان پذیرفت، بل دلیل دیگری هست و آن سبک انگاری و توجه نکردن شاعر به زبان در بعضی موارد است. هر وی در چند شعر دیگر نیز عین ترکیب را به کار برده است، در حالی که در تنگنای وزن هم نبوده است.

مصراع دوم، باز همان مشکل دو بیت پیشین را دارد. «زنده به گور شدن» اصطلاحی است برای مفهوم «جوان مرگ شدن»، «نامراد شدن» و «بیش از حد سختی کشیدن»، که اگر طبق این بار مفهومی مصراع دوم این بیت را جمله وار بنویسیم، به این شکل در می آید: «از شوق رویت زنده به گور می شوم» یعنی جوان مرگ و نامراد می شوم. حال، هر دو مصراع را اگر کنار هم بگذاریم، می شود: «اگر یک روزی به خاک من گذر ساختی یعنی تو تل زدی، از شوق رویت زنده به گور می شوم» گیریم که «گذر سازی» همان «گذر کردی» باشد، باز هم تغییری به حال این بیت نخواهد آمد. در حالی که شاعر می خواهد بگوید که: «اگر روزی به خاک من گذر کردی، من از شوق دیدن روی تو اگر در گور هم باشم، مرده باشم، زنده خواهم شد.»

جابه جایی بی جای «یک جو» و «مشتری»:

اگر بایع شوی من مشتری یک جو نمی گردم
اگر مشک ختن یا نافه گردد خال هندویت
(همان، ۵۱).

۲. محتوا

در شعرهای محجوبه هر وی زن منفعلی را می توان دید که از همه زندگی شکایت دارد؛ از رنج، درد، فراق، روزگار، تقدیر و سرنوشت. محتوای شعرهای او اکثراً غمگینانه است؛ غمی که در رگ و ریشه شعرها تنیده و بازتاب یافته است. به ندرت می توان احساس خوشی و امیدواری را در لابه لای شعرها یافت. رنجی که شاعر را در اسارت گرفته و هیچ حرکتی برای رهایی انجام نمی دهد، عصیان نمی کند و فقط سر در لاک خویش برده و از اندوهی که بر او رفته گلایه و واگویی می کند و منتظر است تا مرگ بیاید و به این غانله پایان دهد.

در بسیاری موارد ناامیدی شدیدی را در شعرهایش می توان دید. عشق، در شعرهای محجوبه هر وی ترک خورده و حزن آلود است؛ عشقی که سینه شاعر را شکافته که جز جفا و ستم ثمری نداشته است. موضوعات اجتماعی و سیاسی را در شعرهایش به ندرت می توان یافت. شاعر در «من» فردی مانده و وارد «من» جمعی نشده است.

به عنوان مثال این ابیات:

خوابم ز مژه پریده امشب
آهم به فلک رسیده امشب
سیلاب سرشک هم چو دریا
جاری ست ز هردو دیده امشب
(همان، ۴۲).

خداوند! دلم از غصه خون است
غم و اندوه من از حد فزون است
به حال خویش حیرانم شب و روز
نمی دانم مال کار چون است
چه سازد کس به تقدیر الهی
عنان اختیار از کف برون است
(همان، ۵۵).

هیچ شیرینی ندیدم در جهان بی وفا
هجر تلخ و صبر تلخ و صحبت اغیار تلخ
(همان، ۲۹).



*

به یاقوت دولعل آب دارت
(همان، ۴۸).

*

گهی که چهره خود یار بی حجاب کند
خجل ز طلعت خود ماه و آفتاب کند
به هر طریق که خواهد دلم ز دست برد
گهی کرشمه و گه ناز و گه عتاب کند
(همان، ۷۴).

*

چشم تو چو بخت من به خواب است
زلفت چو دلم به پیچ و تاب است
ای شوخ! حنا بهانه سازی
دست تو به خون من خضاب است
یک جرعه به هرکه داد شد مست
گوی لب لعل او شراب است
(دیوان هروی، ۱۳۷۹: ۷۵).

در این مورد شعرهای محجوبه هروی بسیار لنگ است و این خود انعکاس اوضاع زمان شاعر است. شاعری که نتواند از خواسته‌های زنانه‌اش سخنی به میان آورد، نتواند خود را در شعرهایش به جریان اندازد، زنانگی‌اش را پپوشاند و حتا از زن بودنش ننگ داشته باشد و سعی کند در شعر و هنر مقلد مردان باشد، دنیای هنری زن رانمی‌تواند به تصویر بکشد. در این صورت، زن در دنیای تاریک خویش باقی می‌ماند و ادبیات زنانه هم شکل نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد محجوبه تلاشی برای نو شدن شعرش نداشته و همان سبک کلاسیک را ادامه داده است.

این در حالی است که هم‌زمان با او در چند صد کیلومتری هرات، در آن سوی مرز، فروغ فرخزاد این‌گونه نیست و حال و هوای زنانه در شعرهایش فوران کرده و در هر تکه شعرش زنی جریان دارد. حال اگر شعرهای این دوزن را بدون نام شاعر، مقابل هم قرار دهیم، شعرهایی متعلق به مرد و شعرهای دیگر متعلق به زن است.

در شعرهای فروغ زن شورآفرین و عصیانگری جریان دارد که تمام زنانگی‌اش را فریاد می‌زند و در شعرهای محجوبه زنی با چهره مردانه که در هیچ جایی از شعرهایش ردپایی زن را نمی‌توان یافت.

به عنوان مثال، دو نمونه از شعر فروغ فرخزاد را می‌خوانیم:

من به مردی وفا نمودم و او
پشت پا زد به عشق و امیدم
هرچه دادم به او حلالش باد

شب تاریک تنهایی مرا کشت
دمی طالع شوای خورشید مهوش!
(همان، ۸۵).

*

کی بود یارا که گردم از غم دوران خلاص؟
از بلا و محنت هجران بی‌پایان خلاص
زندگانی با بدان و جاهلان کاریست صعب
مرگ، کوته سازدم از صحبت ایشان خلاص
(همان، ۸۶).

۳. زنانگی

دنیای شعر و ادبیات دنیای گسترده‌ای است و مرزی وجود ندارد که یک طرف شاعران مرد باید باشند و طرف دیگر شاعران زن، ولی در مورد زنانگی و مردانگی در ادبیات، نظریات متفاوت وجود دارد. عده‌ای از شاعران به این نظر هستند که شعر زن باید ویژگی‌های زنانه داشته باشد و شعر مرد ویژگی‌های مردانه. عده‌ای هم بر این باور هستند که در شعر محدودیتی وجود ندارد. این درست است که در زبان شعر محدودیتی وجود ندارد، ولی ظرافت‌های بسیاری وجود دارد که وقتی این ظرافت‌ها در شعر رعایت شوند، خود شعر، شاعر را منعکس می‌کند که زن است یا مرد.

شعرهای محجوبه هروی با این‌که زنی در پس آن جریان دارد، چهره مردانه دارد؛ یعنی ظرافت و لطافت زنانه را نمی‌توان در شعرهایش یافت. در بسیاری از موارد با مواجه شدن به سروده‌های این شاعر، احساس می‌کنیم سرایشگر این شعرها مردی است که اندام زنانه معشوقش را توصیف می‌کند. توصیف‌هایی که اکثراً چهره مردانه دارند؛ مانند لعل لب، کمان ابرو، موی میان، گیسو، زلف مشک‌بار، مروارید دندان، قد سرو، رخ زیبا، نرگس جادو، خال هندو، مهوش، حجاب، ناز و کرشمه معشوق و... که این واژه‌ها اکثراً در شعرهای مردانه جریان پیدا کرده‌اند تا زیبایی معشوقه‌شان را، که زن است، بیان کنند. به عنوان مثال:

به بادام سیاه خواب‌دارت
به زنجیر و زلف مشک‌بارت
به سرو قامت بالا بلندت
به رنگین چهره هم چون بهارت
به محراب دو ابروی خمیده
به آن مرغول‌های تاب‌دارت
به مروارید دندان‌های دُر وار

غیر از آن دل که مفت بخشیدم
اگر از شهد آتشین لب من
جرعه‌ای نوش کرد و شد سرمست
حسرتم نیست ز آن که این لب را
بوسه‌های نداده بسیار است
(فرخزاد، بی تا: ۵۹).

هم چو من دیده گریان، دل افگارش ده
گریه تلخ مرا ببند و خندد شیرین
عیش او تلخ کن و دیده خونبارش ده
بل که واقف شود از واقعه دل‌شدگان
صبر کم، خاطر محزون، غم بسیارش ده
(هروی، ۱۳۹۷: ۱۰۰).

شعرهای محبوبه
هروی با این که
زنی در پس آن
جریان دارد، چهره
مردانه دارد؛ یعنی
ظرافت و لطافت
زنانه را نمی‌توان
در شعرهایش
یافت. در بسیاری
از موارد با
مواجه شدن به
سروده‌های این
شاعر، احساس
می‌کنیم سرایشگر
این شعرها مردی
است که اندام
زنانه معشوقش را
توصیف می‌کند.

سخن از پیوند سست دو نام
و هم آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست
سخن از گیسوی خوشبخت من است
با شقایق‌های سوخته بوسه تو
و صمیمیت تن‌هامان در طراری
و درخشیدن عریانی مان
مثل فلس ماهی‌ها در آب
(فرخزاد، بی تا: ۱۲۰).

ای خداوند یکی یار جفاکارش ده
دلبری عشوده سرکش خون‌خوارش ده
تا بداند که شب ما به چه سان می‌گذرد
غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده
(دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۷).

محبوبه و سعدی:
ای ساربان یک دم بمان کز غصه جانم می‌رود
هوشم ز سر صبرم زدل از تن توام می‌رود
در پیچ و تابم این زمان چون حلقه زلف بتان
روزم سیه شد در جهان کان دل‌ستانم می‌رود
(هروی، ۱۳۹۷: ۷۳).

فضای شعرهای فروغ و شعرهای محبوبه به خوبی نشان می‌دهد
که چه اندازه فضای زنانه و مردانه خلق شده است.

۴. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری

محبوبه در شعرهایش گاه متأثر از شاعران پیش‌کسوت زبان فارسی
از جمله: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، سعدی شیرازی، حافظ
شیرازی، بیدل دهلوی و وحشی بافقی است.

ای ساربان آهسته ران کارام جانم می‌رود
وان دل که با خود داشتم با دل‌ستانم می‌رود
(دیوان سعدی شیرازی، غزل ۲۶۸).

شدت این تأثیرپذیری به حدی است که به راحتی و روشنی
می‌توان ردپای هریک از این بزرگان را در سروده‌های او دنبال کرد.
این‌گونه تأثیرپذیری تنها یک دلیل می‌تواند داشته باشد، که آن را نیز
خود در یادداشتی که به انجمن ادبی کابل نوشته بوده است، اشاره
کرده است و علتش را همان گوشه‌نشینی و قید و بند خانوادگی ذکر
کرده است. محبوبه پس از ازدواج، تا زمان حیات همسر خویش،
اجازه حضور در مجالس شعر را نداشت. بنابراین، تنها مصاحب ادبی
او دیوان شاعران و مجلات ادبی بوده است. به همین دلیل، هر دیوانی
را که خواننده است تا مدتی در همان فضا سیر کرده و شعر گفته است.
با خواندن دیوان دیگر و مجله دیگری فضای شعرش نیز دیگر شده
است و این روال همین‌گونه ادامه داشته است تا این که آهسته‌آهسته
شاعر به پختگی رسیده و ردپای دیگران در شعرش کم‌رنگ‌تر شده
است. برای پیش‌گیری از شرح جدا جدا، یک‌یک نمونه از هر کدام را
در زیر می‌خوانیم:

محبوبه و حافظ:
سرم به جام جم اکنون فرو نمی‌آید
که نوشم از کف آن سرو گل‌عدار قدح
(هروی، ۱۳۹۷: ۶۲).

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید
تیباز که الله ازین فتنه‌ها که در سر ماست
(دیوان حافظ شیرازی، غزل ۲۲).

محبوبه و بیدل:
یوسف جانم به زندان بدن افتاده‌ام
نور قدسم لیک در ظلمات تن افتاده‌ام
(هروی، ۱۳۹۷: ۹۳).

آه از آن یوسف که مادر پیرهن گم کرده‌ایم
نور جان در ظلمت‌آباد بدن گم کرده‌ایم

محبوبه و مولانا:
یارب آن شوخ، دل آزار شد آزارش ده



(دیوان بیدل دهلوی، غزل ۱۹۶۸).

محبوبه و وحشی بافقی:

دوستان خاطر غم دیده من شاد کنید

سروم از قید تباہی دی آزاد کنید

(هروی، ۱۳۹۷: ۷۰).

*

دوستان این دل بیمار مرا یاد آرید

صبر من محنت بسیار مرا یاد آرید

(هروی، ۱۳۹۷: ۷۵).

*

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

قصه بی سروسامانی من گوش کنید

گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی؟

سوختم، سوختم این راز نهفتن تا کی؟

(گزیده اشعار وحشی بافقی، ترکیبات، شماره ۱).

اما تأثیرگذاری محبوبه هروی بر شاعران پس از وی، پژوهشی

است جنجالی و وقت گیر؛ چون باید جدا جدا به سراغ شاعران مطرح

پس از وی رفت و دیوان شان را جستجو کرد تا دیده شود آیا از او

تأثیر پذیرفته اند یا نه؟ اگر متأثرند، چه اندازه؟ طبعاً اگر دامنه چنین

پژوهشی باز شود، زنان شاعر پس از وی بیشتر مورد واکاوی قرار

خواهند گرفت تا شاعران مرد.

این جا به نقل یک نمونه از تأثیرگذاری محبوبه به شاعران پس از

وی بسنده می کنیم.

غزلی را که در زیر می بینید، از غزل های مشهور محبوبه هروی

است:

مراد از نافه گر طیب است جعد یار هم دارد

اگر دارد لطافت گل؛ رخ دلدار هم دارد

تماشاکن به نخل قامتش چون بار آورده

بنفشه یاسمین و سنبل و گلنار هم دارد

گلستان جمالش را نگر در غایت خوبی

که آن جا لاله و گل نرگس ختمار هم دارد

چرا شوریده و شیدای سروی در چمن قمری!

اگر مقصود موزونی ست قد یار هم دارد

مبین گستاخ سوی او که آن غارتگر دل ها

به رویش خال رهن طره طرار هم دارد

اگر معنی نمی باشد چه سود از صورت زیبا

که زیبایی صورت رادر و دیوار هم دارد

مشو مغرور مال و منصب دنیا که دور چرخ

اگر اقبال می بخشد بسی ادبار هم دارد

ندارد نوش بی نیش و نبخشد شادی بی غم

گلی گر هست در بستان سنان خار هم دارد

خداوندا ترحم کن ز فضل خود به «محبوبه»

که خود رنجور و غمگین گشته و بیمار هم دارد

(هروی، ۱۳۹۷: ۲۶).

عین این غزل را با همین محتوا، همین وزن و قافیه و ردیف، بعدها

در میان اشعار حسن هجران همدانی می بینیم، که بدون شک به تأثیر

و تقلید از صفورا محبوبه هروی سروده و اقتباس کرده است. عکس

این قضیه دور از صواب است، چون هجران همدانی متأخرتر از

محبوبه هروی است. آن گونه که در آغاز گفتیم، صفورا از چهارده

سالگی شروع به سرایش کرد. حالا از ۱۲۸۵ خورشیدی که چهارده

سال بگذرد، می شود ۱۲۸۹. او دقیقاً در این سال به شعر و شاعری

روی آورده است. پس طبعاً تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی (آغاز این قرن)

به فوت و فن شعر وارد شده و مرحله تمرین را پشت سر گذاشته

است. این در حالی است که حسن هجران همدانی یکشنبه، ۱۸

خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی زاده شده است و طبعاً تا روزگار جوانی و

شاعر شدن سال هایی گذشته است. پس خودبه خود این حقیقت

آشکار می شود. این هم غزل حسن هجران همدانی:

اگر دنیا به کس لطفی کند، آزار هم دارد

وگر گل خنده دارد، زهر تلخ خار هم دارد

ز بس نالیدم از بیداد گردون، خسته شد روحم

چهان شادی اگر دارد، غم بسیار هم دارد

من از پست و بلندی های دنیا خوب فهمیدم

لبی خندان اگر دارد، دلی بیمار هم دارد

نظام زندگانی را به عقل خویش سنجیدم

که روی بار هر در مانده ای سربار هم دارد

کجا دارد خبر از ماجرا یعقوب روشن دل؟

ز چشم افتاده یوسف، گرمی بازار هم دارد

ز رنج بی حساب یوسف گم گشته فهمیدم

گمان می کرد کان آزار را اغیار هم دارد

(حسن هجران همدانی، سایت شعر نو، دیده شده در ۱۵ خرداد ۱۳۹۷).

حالا حرف روی این است که شعر محبوبه چگونه در میان

شاعران همدانی در آن زمان خواننده داشته و چگونه آن جا رسیده

است؟ روشن است که محبوبه هروی با انجمن ادبی کابل و بسا

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

از بزرگان ادب زمان خویش مکاتبه داشته است و شعرهایش در مجله کابل، مجله آریانا و سایر جراید نشر می‌شده‌اند و این مجله‌ها شماره‌به‌شماره پس از چاپ در تهران و دانشگاه تهران می‌رسیده است و ملک الشعرا بهار در زمینه مجله کابل و دانشگاه تهران ماجراها دارد. بدیهی است که این مجله‌ها در دسترس شاعران شهرهای دیگر هم می‌توانست باشد. این یک راه معرفی شعر محجوبه به جامعه ادبی آن روز ایران است. راه دیگر هم مکاتبه ملک الشعرا قاری عبدالله و ملک الشعرا بهار و هم‌چنان مکاتبه خلیل الله خلیلی با بهار و دیگران زمینه معرفی شعر محجوبه را در آن سوی مرز فراهم کرده بود. چون این هردو بزرگوار با شخص محجوبه نیز مکاتبه و نامه‌نگاری داشته‌اند. شعرهای استاد خلیلی در وصف محجوبه هنوز موجود است.

با تمام نکاتی که از قوت و ضعف کار این شاعر بانو ذکر شد، باز هم می‌توان صغیرا محجوبه هروی را شاعری دانست که از غنیمت‌های روزگار خودش در میان شاعران زن این سرزمین بوده است.

منابع

کتاب

هروی، محجوبه، چاردیواری (گزیده اشعار)، به گزینش مزگان فرامنش، کابل: نشر تاک، ۱۳۹۷.

_____، دیوان اشعار، به کوشش محمدعلم غواص، چاپ دوم، هرات: نشر کیومرث، ۱۳۷۹.

نرم افزار

باخی، مولانا جلال‌الدین محمد، دیوان شمس، نشر سایت گنجور.
 پیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر، دیوان اشعار، نشر سایت گنجور.
 شیرازی، حافظ، دیوان اشعار، نشر سایت گنجور.
 شیرازی، سعدی، دیوان اشعار، نشر سایت گنجور.
 فرخزاد، فروغ، مجموعه اسیر، نشر سایت زون.

بنیاد اندیشه، دیوان اشعار، نشر پارس‌بوک.

ناسی و خوشی بافتی، شمس‌الدین محمد، گزیده اشعار، نشر سایت گنجور.

هجران همدانی، حسن، دفتر شعر، سایت شعر نو:

<http://shereno.com>.

